نکته ۳ : از آنچه در نکته ۲ آوردیم، باید استفاده کرده و تعریف وضع را به نوعی تغییر دهیم چراکه وضع تنها منحصر به الفاظ نیست بلکه در غیر الفاظ هم جاری است. و لذا باید بگوییم حقیقت وضع عبارت است از :

«جعل الشئ علامة للمعنی سواء کان الشئ لفظاً أو هیأة أو نسبة أو إعراباً»

توجه : در اصطلاح علم زبان شناسی، از هیأت، نسبت و اعراب با عنوان قواعد زبانی یاد شده است.

******

نکته ۴ : مرحوم صاحب فصول بعد از تقسیم وضع به شخصی و نوعی، می نویسد:

«ثم اعلم أن اللفظ الموضوع إن عین من حیث الخصوصیة فالوضع شخصیّ. و هذا ظاهر و إلا فنوعیّ و منه وضع أکثر صیغ المشتقات فإنّ التحقیق أنّ منها ما هو موضوع بالوضع الشخصی من الماضی و المضارع المجرّدین فإن اختلاف هیئاتهما فی المواد المختلفة مع عدم قدر جامع بین ما اتفق منها فیها یوجب کونهما موضوعین بالوضع الشخصی و کون أفعال السّجایا موضوعة علی الضمّ علی تقدیر ثبوت الاطراد، فیها لا یجدی فی غیرها ... منها ما هو موضوع بالوضع النوعی کسائر صیغ الماضی و المضارع و جملة صیغ الأمر و اسم الفاعل و المفعول فإنّ التحقیق أن الواضع لاحظ کل نوع منها ممّا له قدر جامع بعنوان کلی و هو ذلک القدر الجامع و وضع کل واحد من خصوصیّاتها الملحوظة تفصیلا أو إجمالا علی ما مرّ بإزاء معانیها المعهودة»[1]

توضیح :

۱) وضع در هیأت های افعال ثلاثی مجرد شخصی است؛ در حالی که در غیر افعال ثلاثی مجرد، وضع، نوعی است.

۲) وضع در ثلاثی مجرد، شخصی است چراکه : مثلا بین قَتَلَ و صَدَقَ و نَصَرَ، قدر جامعی نیست تا هیأت فعل ماضی برای آن به صورت وضع نوعی، وضع شده باشد.

۳) اگر بگویند افعالی که مربوط به سجایا هستند (مثل حسُن، شرُب)، عین الفعلشان، مضموم است؛ اولا می گوییم این مطلب شایع نیست؛ ثانیا در غیر افعال سجایا چنین ضابطه ای نداریم.

۴) پس نمی توان حکم نوعی درباره باب «فَعُلَ یفعُل» صادر کرد.

۵) در بقیه صیغه ها چنین ضابطه ای داریم مثلاً باب استفعال برای طلب وضع شده است.

ما می گوییم :

ملاکی که برای تقسیم بندی وضع به وضع شخصی و وضع نوعی برگزیده اند همان ملاک صاحب هدایة المسترشدین است. و مراد ایشان آن است که «ضَرَبَ» به صورت شخصی وضع شده است برای «زد آن مرد».

مرحوم محقق رشتی در بدایع الأفکار این مطلب را توضیح داده و سپس بر آن اشکال می کند:

---

۱. *الفصول الغرویة* ؛ محمد حسین اصفهانی ؛ ج ۱ ص ۴۱

« قد يقال بأنّ وضع بعض المشتقات شخصىّ مثل الماضى و المضارع المجرّدين المعلومين نظرا إلى اختلاف موادّهما فإنّ هيئة فعل تلحق مواد مختلفة لا جامع بينها حتى يلاحظ إجمالا بسببه بل لا بدّ فيها من الملاحظة التفصيلية و المنافية لكون الوضع نوعيّا كما صرّح بعض الأجلّة. لكن يمكن أن يصحّح كون الوضع فيهما و أشباههما أيضا نوعيّا كما يقتضيه إطلاق كلامهم فى تسمية وضع المشتقات و الهيئات نوعيّا بأنّ وجود الجهة الجامعة بين المواد ليس بلازم فى كون الوضع نوعيّا إذ المعتبر فيه كون الموضوع صادقا على ألفاظ مختلفة الحقيقة و هو مع عدم الجهة الجامعة بين المواد المختلفة أيضا متحقّق فإنّ زنة فعل يصدق على زنة ضرب و نصر إلى آخر ما على هذا الوزن من الأفعال المجردة فللواضع أن يقول إنى وضعت هيئة ثلاث للدّلالة على الماضى و يحيل تعيين مواردها إلى مقام آخر فيكون كلّ واحدة من تلك الهيئات حينئذ موضوعة بالوضع النوعى لعروضها على ألفاظ مختلفة الحقيقة الّتى يعرفها أهل اللّسان غاية الأمر صيرورة الهيئات الثلاث من المترادفات و لا ضير فيه إذ الترادف غير مختص بالوضع الشّخصى و أمّا ثانيا فلأنه لو تم لجرى فى المزيد أيضا لأنّ هيئة افتعل مثلا لا ضابط لمعروضها من الموادّ بل لا بدّ من السّماع و ليس بقياسى إذ لا يبنى من كل مجرّد هذا المزيد و كذا سائر المزيدات»[1]

توضيح :

۱) ایشان اشکال می کند : اولا می توان گفت «فَعَلَ» برای ماضی است و همین قدر برای وضع نوعی کافی است.

۲) غایت سخن آن است که «فعَل، فَعُل و فَعِل» با هم مترادف هستند و برای یک معنی وضع شده اند.

۳) ثانیا افعال ثلاثی مزید نیز سماعی هستند چراکه از هر ماده ای نمی توان فعل ثلاثی مزید ساخت.

۱. *بدایع الافکار* ؛ میرزا حبیب الله رشتی ؛ ج ۱ ص ۴۱